

Jurisprudential Research on the Infamous Views of Sheikh Sadouq on Issues Related to the Dissolution of Marriage

Ehsan 'Ali Akbari Baboukani¹, Mohammad Amini^{2}, Sahand Sadeqi
Bahmani³*

1. Assistant Professor, Faculty of Ahl-e-Bayt, University of Isfahan, Isfahan, Iran
2. Ph.D Student of Private Law, University of Isfahan, Isfahan, Iran
3. Ph.D of Jurisprudence and Islamic Law, University Professor, Judge of Isfahan Court, Isfahan, Iran

(Received: August 5, 2020; Accepted: October 3, 2021)

Abstract

Looking at the book of Al-Faqih by Sheikh Sadouq, one of the jurists connected to the time of the absence of Imam of the Age (may God hasten his reappearance), it can be said that he has opposing views on issues related to the dissolution of marriage like other chapters of jurisprudence. In five cases, they are: 1- Not counting the permissible divorce in three divorces that cause the separation of the woman. 2- Proximity between divorce and childbirth that is the waiting period of divorce of a pregnant woman. 3- Testing male impotence by claiming it by a woman in three ways: putting the man in cold water, feeding the man with fresh fish, and putting saffron perfume in the woman's uterus. 4- Causing permanent separation if the woman curses her dead husband (conjugal anathema). 5- Restriction causing conjugal anathema (Li'an) in rejecting the child. However, these opinions have a strong narrative support, so apart from the existing jurisprudential consensus and famous opinions, one can judge and choose between their jurisprudential theories. Perhaps this can be a factor to change the topics of the second chapter of the seventh book of the Civil Code (pertaining to dissolution of marriage), which mostly follow the famous opinions of the jurists to express the rules. This article uses an analytical-critical method of research and library and documentary data collection procedure.

Keywords: Sheikh Sadouq, Infamous Views, Al-Faqih, Dissolution of Marriage.

* Corresponding Author, Email: aminimohammad341@gmail.com

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۸، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱
صفحات ۷۷۹-۷۵۳ (مقاله پژوهشی)

پژوهش فقهی، در خصوص آرای خلاف مشهور شیخ صدوق (ره) در

مباحث مربوط به انحلال نکاح

احسان علی اکبری بابوکانی^۱، محمد امینی^{۲*}، سهند صادقی بهمنی^۳

۱. استادیار، دانشکده اهل‌البیت(ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. دکتری فقه و حقوق اسلامی، مدرس دانشگاه، قاضی دادگستری اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱)

چکیده

با مشاهده کتاب شریف الفقیه شیخ صدوق، از فقهای متصل به عصر غیبت امام زمان (عج)، می‌توان ادعان داشت که ایشان در مباحث مربوط به انحلال نکاح نیز مانند سایر ابواب فقهی، نظرهای خلاف مشهور فقهای امامیه دارد که در پنج مورد به ترتیب عبارت‌اند از: ۱. عدم احتساب طلاق سنی (به معنی الاخص) در سه طلاق که موجب حرمت زوجه می‌شود؛ ۲. اقرب‌الاجلین (وضع حمل یا سه ماه)، ملاک عدۀ زن باردار؛ ۳. اختبار عینین بودن زوج با ادعای آن از سوی زوجه با سه طریق: نشانیدن زوج در آب سرد، خوراندن ماهی تازه به زوج، نهادن عطر زعفران در رحم زوجه؛ ۴. ایجاد حرمت ابدی در صورت لعان زوجه نسبت به همسر ناشنوايش؛ ۵. انحصار موجب لعان در نفی ولد. با این حال، فتاوی مذکور از پشتوانۀ متقن روایی بهره می‌برد، از این رو می‌توان فارغ از اجماعات و شهرت‌های فقهی موجود، به داوری و گزینش میان نظریات فقهی ایشان دست زد و چه بسا عاملی برای تغییر مباحث باب دوم از کتاب هفتم (در انحلال عقد نکاح) قانون مدنی که اغلب در بیان احکام از نظر مشهور پیروی جسته است، باشد. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی-انتقادی و گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و اسنادی است.

واژگان کلیدی

انحلال نکاح، خلاف مشهور، صدوق، الفقیه.

۱. مقدمه

در خصوص آرای فقهی و گاهاً خلاف مشهور شیخ صدوق، از گذشته تا به حال، پژوهش‌های جامع و مستقلی از سوی فقیهان یا محدثان و محققان صورت نگرفته است. با این حال یک نسخه خطی از فقیه نامور قرن نهم هجری مفلح بن حسن صیمری با عنوان التنبیه علی غرائب من لایحضره الفقیه نگاشته شده است. نویسنده زبردست، این رساله مختصر را به این انگیزه نگاشته تا آرای صدوق را در الفقیه که از نظر خود غریب بوده و سایر فقیهان آن را مهجور گذاشته‌اند و با این حال صدوق به صحت آن ملتزم شده است، جمع‌آوری کند. با این حال نویسنده، برخی آرای مشهور از نگاه بیشتر متقدمان را نادر به‌شمار آورده و در رساله گنج‌انیده است. در هر صورت رساله مزبور در بردارنده تمامی آرای خلاف مشهور صدوق نیست و ظاهراً نگارنده تنها به کتاب طهارت نظر داشته و برخی آرای شاذ آن را احصا کرده است، هرچند در ذیل این آرا نیز متعرض مبانی آن و سنجش آن با مبانی رأی مشهور و داوری میان آنها نشده است. کتاب دیگری که به ذکر برخی از آرای شاذ صدوق پرداخته، مهم‌ترین شرح عربی الفقیه، یعنی روضه‌المتقین نگاشته مولی محمدتقی مجلسی است. در این کتاب بسیار مفصل و گرانسنگ، نویسنده به طبع حال که در مقام شرح تفصیلی مفاد الفقیه بوده، در بسیاری از موارد به ذکر آرای خلاف مشهور نگارنده پرداخته است. ایشان در برخی موارد دست به داوری نیز زده است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱: ۲۳۰). با این حال مبنای نویسنده رأی مشهور متقدمان نبوده است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱: ۲۳۱).

شروح پاورقی الفقیه چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که توسط استاد علی‌اکبر غفاری نگاشته شده و ظاهراً ایشان این حواشی را از شروحنی همچون حاشیه مولی مراد تفرشی، حاشیه سلطان‌العلماء حسینی آملی، حاشیه شیخ محمد بن حسن نوه شهید ثانی، شرح مولی محمدتقی مجلسی و برخی کتاب‌های دیگر اخذ کرده است نیز می‌توان در این زمینه به‌شمار آورد. در میان کتاب‌های پرتعداد برجای‌مانده از صدوق تقریباً بیشتر آنها از حیث ذکر آرای فقهی مدنظر بوده است. در این نوشتار، نگارندگان کوشیده‌اند نظریات خلاف مشهور شیخ صدوق در خصوص مسائل مربوط به انحلال نکاح را در سه مبحث

اصلی، سندی، دلالتی بررسی و تبیین کنند. شایان توضیح است اسبابی که موجب انحلال نکاح می‌شود و در شرع ما نیز پذیرفته شده است، متعددند، از جمله طلاق، فسخ، لعان، کفر و... . با توجه به پژوهش نگارندگان، مرحوم صدوق، در هر کدام از این موارد انحلال و مسائل پیرامونی آن (مانند عده)، نظریاتی خلاف مشهور دارد و این مهم موجب شد در عنوان این مقاله از عبارت «مباحث مربوط به انحلال نکاح» استفاده شود تا اقسام مختلف آن را در برگیرد. در مورد آرای شاذ صدوق در خصوص انحلال نکاح، چند سؤال اساسی و مرتبط با هم، جای بررسی و پاسخ دارد. از جمله:

- آرای خلاف مشهور متقدمان و متفرد صدوق تا عصر علامه حلی در خصوص موارد انحلال نکاح کدام است؟

- مبانی این آرای خلاف مشهور و متفرد چیست؟

- مبانی آرای مشهور فقیهان متقدم چیست؟

نگارندگان با مراجعه به این آثار ابتدا به شناسایی آرای شاذ و متفرد صدوق در خصوص موارد مربوط به انحلال نکاح تا عصر علامه حلی پرداخته‌اند و سپس این آرا را از حیث خلاف رأی مشهور متقدمان بودن با کتبی که در خصوص موضوع نگاشته شده است، مانند *الخلاف* شیخ طوسی، *الانتصار* شریف مرتضی، *تذکره الفقهاء*، *منتهی المطلب* و به خصوص *مختلف الشیعه* علامه حلی سنجیده و آرای شاذ را استقصا کرده‌اند. از این رو تصریح علامه یا امثال ایشان به فتوای خلاف مشهور یا متفرد صدوق در احتساب فتوای ایشان ضمن موضوع مقاله حاضر برای نگارندگان نقش اساسی داشته است. آنگاه مبانی رأی صدوق و مبانی رأی مشهور فقیهان متقدم را بررسی کرده‌اند. روش تحقیق در این مقاله توصیفی، تحلیلی و انتقادی است. امید است که این مختصر، روزنه راهگشایی باشد تا محققان و پژوهشگران، آرای شاذ و خلاف قول مشهور فقیهان را ابتدا به دقت شناسایی کرده و سپس به بررسی چرایی این نظریات اقدام کنند؛ چه بسا این تحقیقات، اقدام مؤثری در نظم حقوق کنونی ما باشد.

۲. مفاهیم

ابتدا به بررسی لغوی و اصطلاحی مفهوم شاذ می‌پردازیم و سپس نظرهای مخالف مشهور شیخ صدوق در خصوص انحلال نکاح را تبیین خواهیم کرد.

۲.۱. شاذ و نادر در لغت

شذوذ در لغت به معنای انفراد و برکنار ماندن از جماعت آمده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۴۹۴). از این رو شاذ در مقابل فاذاً به کار می‌رود که ابتدا در جماعتی بوده و سپس از ایشان جدا گشته است. حال آنکه فاذاً اصولاً با هیچ جماعتی مختلط نشده است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ۱۸۲). خلیل بن احمد پس از ذکر معنایی که از شاذ به عمل آمده، آن را به این نحو تعمیم می‌دهد که هر شیء منفردی، شاذ است (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۲۱۵).

دو اصطلاح شاذ و نادر در میان متخصصان علم درایه به خبری گفته می‌شود که ثقه آن را برخلاف مشهور روایت کرده‌و آن جهت که مقابل مشهور قرار گرفته است، شاذ نامیده می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ۱۱۵؛ حارثی عاملی، ۱۴۰۱ق، ۱۰۹؛ میرداماد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۲؛ مامقانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۲۵۵). برخی نیز گفته‌اند، حدیث شاذ حدیثی است که جز نزد تعدادی اندک، ناشناخته است (صدر، بی تا: ۲۲۰). براساس تعریف گفته‌شده، شاذ، حتی امکان صحیح تلقی شدن در اصطلاح متأخران را نیز داراست (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ۷۷؛ ابن شهید ثانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۶). شایان ذکر است که در میان اهل درایه، استعمال شاذ نسبت به نادر، شایع‌تر است (غفاری، ۱۳۸۹: ۴۴؛ مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۸: ۱۸۲).

۲.۱.۱. شاذ و نادر در اصطلاح فقیهان^۱

در اصطلاح فقیهان امامیه نیز شاذ و نادر به صورت مترادف به کار برده شده است. برای نمونه شیخ مفید در نقد نظریه سی روزه بودن همیشگی ماه رمضان، مستند این نظریه را احادیثی شاذ برمی‌شمرد که ناقدان آثار در سند آنها خدشه کرده‌اند. آنگاه این احادیث را

۱. عنوان شاذ در فقه گاه با قول و گاه با قرائت به کار می‌رود و در علم درایه، همراه حدیث استعمال می‌شود. قول شاذ به نظریه مخالف مشهور فقها اطلاق می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹، ج ۴: ۵۸۶).

به‌عنوان نوادری که کسی به آنها عمل نمی‌کند، معرفی می‌کند (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۹). جز ایشان در کتاب‌های فقهی امامیه نیز به‌طور معمول این دو اصطلاح به‌نحو مترادف استعمال می‌شوند (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۵؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۵۷۸؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۵۱۳).^۱ عنوان شاذ میان فقیهان در بسیاری موارد بر حدیثی اطلاق می‌شود که فقها به مفاد آن عمل نکرده‌اند، هرچند صحیح و بدون معارض باشد (صدر، بی‌تا: ۲۲۲). بنابراین در اصطلاح فقیهان امامیه به‌خصوص متقدمان ایشان، شاذ یا نادر برخلاف متفرد حتماً مخالف دارد (صدر، بی‌تا: ۲۲۰). در مقبوله عمر بن حنظله و مرفوعه زراره نیز این دو به یک معنا (غفاری، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۴) و مشابه اصطلاح فقیهان به معنای مخالف شهرت عملی استعمال شده‌اند. بنابراین نوعی یکسانی در تعریف خلاف مشهور عملی، شاذ و نادر در اصطلاح فقیهان دیده می‌شود. با این حال می‌توان شاذ را به دو قسم روایی و فتوایی تقسیم کرد (مامقانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۲۵۷). شیخ در الاستبصار در مقام تبیین شاذ فتوایی، ذیل حدیثی پیرامون حکم مذی در ماه رمضان این‌گونه می‌نویسد: «فهذا خبر شاذ مخالف لفتیبا اصحابنا» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۸۳).

فقیهان اهل سنت نیز تعریفی مشابه از اصطلاح شاذ ارائه کرده‌اند. شهرزوری به نقل از شافعی شاذ را حدیثی برمی‌شمرد که ثقه آن را نقل کرده و با آنچه مردم روایت کرده‌اند، مخالف است. بنابراین شاذ حدیثی نیست که کسی حدیثی را روایت کند که دیگران روایت نکنند (ابن‌صلاح، ۱۴۱۶ق: ۶۱). برخی از محدثان اهل سنت نیز به این تعریف متمایل شده و برخی دیگر شاذ را روایتی دانسته‌اند که جز یک سند نداشته باشد، خواه ثقه آن را نقل کرده باشد و خواه غیرثقه. حاکم نیشابوری نیز همین تعریف را ارائه کرده، با این تفاوت که حاکم بر این باور است که حدیث شاذ، حدیثی است که ثقه آن را منفرداً نقل کرده است و منابع ندارد (ابن‌کثیر، ۱۴۰۹ق: ۴۹-۴۸).

با توجه به معنای گفته‌شده نگارندگان در این اثر معنای خلاف مشهور عملی، شاذ و

۱. شیخ طوسی در هفت موردی که اصطلاح نادر را در تهذیب و الاستبصار به کار برده است، توأم با اصطلاح شاذ است.

نادر را یکسان گرفته و بر این اساس به بررسی فتاوی خلاف مشهور و شاذ صدوق پرداخته‌اند. با این حال تلاش شده تا آرای متفرد ایشان نیز بازناسایی شوند. هرچند معنای رأی متفرد تابع معنای لغوی آن و به معنای نظریه‌ای است که مختص یک فقیه است. نظر به مبنای حدیثی بیشتر نظریات صدوق، آرای متفرد وی در اغلب موارد با تعریف شاذ انطباق تام دارد.

۳. واکاوی آرای خلاف مشهور صدوق در انحلال نکاح

پس از آنچه در مقدمه ذکر شد، اکنون به تحلیل آرای خلاف مشهور صدوق در خصوص مباحث مربوط به انحلال نکاح می‌پردازیم و هر کدام را از مناظر فقهی (توضیح هر فتوا)، سندی، دلالتی در بررسی می‌کنیم.

۳.۱. طلاق سنت و عدم نیاز به محلل با طلاق سوم

فقیهان امامیه مجعماً بر این رأی هستند که با توجه به قرآن کریم و روایات ائمه اطهار (ع) اگر کسی سه بار همسر خود را طلاق داده باشد، برای حلیت زوجه نسبت به او، باید زوجه با یک محلل ازدواج نموده، عمل زناشویی انجام شود، آنگاه اگر طلاق حاصل شد، زوج می‌تواند مجدداً با وی ازدواج نماید (ابن فهد حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۴۶۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۹: ۱۲۹). علی‌رغم این فتوا، صدوق با طرح مسئله طلاق سنت که البته طرح این موضوع مختص ایشان نیست، نتیجه می‌گیرد، اگر کسی براساس طلاق سنت همسر خود را طلاق دهد، این طلاق جزء سه طلاق است که موجب حرمت زوجه می‌شود، نیست (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۲: ۴۹؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۵۳)، حتی اگر یکصد بار همسر خود را به این شیوه طلاق دهد. به عبارت دیگر این نوع طلاق موجب انهدام خود طلاق می‌گردد. اما تعریف طلاق سنت به معنی‌الخاص از این قرار است: مرد در طهر غیر مواقعه همسر خود را با حضور دو شاهد در یک مجلس طلاق دهد. آنگاه سه طهر بگذرد و مرد نیز هیچ‌گونه رجوعی نکند. همین که زن پس از سه طهر حیض شد، او را اگر خواست با مهر جدید به عقد خویش درآورد (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۴۹۵).

ظاهراً این فتوا مضمون روایتی از عبدالله بن بکیر از زراره بن اعین از ابوجعفر (ع) است

که شیخ طوسی آن را در تهذیبین نقل کرده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۳۵؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۲۷۶). هرچند شیخ به واسطه ابن بکیر و مباحثی که پیرامون وی مطرح شده به خصوص این موضوع که وی را کذاب دانسته است، این روایت را نمی‌پذیرد و آن را شاذ می‌انگارد. البته بسیار عجیب است که شیخ با این قدح عظیمی که نسبت به ابن بکیر وارد می‌کند، خود در *اختیار معرفة الرجال* او را در زمره بزرگان امامیه و از اصحاب اجماع و فقیه و ثقه برمی‌شمرد (طوسی، ۱۳۹۰ [ب]: ۳۷۵).

۳. ۱. ۱. بحث سندی

سند روایت مزبور در *الاستبصار* از این قرار است: محمد بن علی بن محبوب از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از عبدالله بکیر از زراره بن اعین. سند این روایت در اصطلاح متقدمان صحیح و در اصطلاح متأخران، موثقه است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۳: ۷۸). با این حال شیخ در ذیل این حدیث رأی به کذاب بودن بن بکیر می‌دهد. توضیح شیخ از این قرار است که بن بکیر ابتدا این روایت را به رفاعه نسبت می‌دهد و هنگامی که سائل یعنی حسین بن هاشم و دیگران از وی سؤال می‌کنند که روایت رفاعه متضمن وجود محلل و تزویج به وسیله زوج دیگری است، می‌گوید: این رأی را خدای رزق نموده است! و نمی‌گوید که در روایت زراره چنین آمده است. از این رو بعداً چون دیده که اصحاب روایت وی را قبول نمی‌کنند، روایت را به زراره از ابو جعفر (ع) نسبت داده تا رأی وی مورد پذیرش قرار گیرد. واضح است که این نظر شیخ درباره بن بکیر که او را کاذبی جاعل و وضاع نشان می‌دهد با رأی ایشان درباره وی در *اختیار معرفة الرجال* که وی را از اصحاب اجماع شمرده که فقه و وثاقتشان مورد وثوق است، قابل جمع نیست. به خصوص اینکه رجالیان روایات وی را حتی با فرض فساد عقیده و بطلان مذهب وی پذیرفته‌اند که حاکی از شدت وثاقت است.

۳. ۱. ۲. بحث دلالی

مشکل اصلی روایت مزبور که مبنای فتوای صدوق شده، مخالفت صریح با قرآن کریم و سایر روایاتی که اجماع فقیهان با پذیرش آنها شکل گرفته، است. قرآن کریم در این زمینه

به‌صراحتاً بیان می‌دارد: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ... فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (بقره/ ۲۳۰-۲۲۹). براساس این آیه پس از دو بار طلاق دادن اگر زوج مجدداً طلاق داد، زوجه دیگر برای وی حلال نخواهد بود، مگر آنکه زوجه با دیگری نکاح کند. البته در این مورد اختلاف است که آیا علاوه بر عقد، باید عمل زناشویی نیز صورت پذیرد یا خیر؟ امامیه به لزوم عمل زناشویی و عامه به عدم لزوم آن باور دارند. در هر صورت با طلاق سوم نیاز به محلل است.

معلوم است که آیه شریفه از این حیث تفاوتی میان طلاق سنت و غیر آن قائل نشده است. از این رو قول صدوق و ابن بکیر صریحاً با آیه شریفه در تضاد است. بنابراین می‌توان علت اصلی اعراض فقیهان از حدیث مزبور را مخالفت با آیه دانست.

۴. عده طلاق زن باردار، اقرب‌الاجلین، وضع حمل یا سه ماه

مشهور فقیهان امامیه بر این رأی هستند که عده طلاق زن باردار، وضع حمل است (علم الهدی، ۱۴۱۵ق: ۳۳۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷: ۴۹۷؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق: ۲۶۵؛ علم الهدی، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۱۸۶)^۱. رأی مشهور بر اساس آیه شریفه «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً» (طلاق/ ۴) شکل گرفته است. آیه به‌صراحت از وضع حمل به‌عنوان نقطه پایانی عده طلاق نام برده است.

با این حال مرحوم صدوق بر این باور است که عده طلاق نزدیک‌ترین دو موعده، اقرب‌الاجلین، است. به این معنی که اگر وضع حمل یا سقط در روز طلاق اتفاق افتاد همان روز پایان عده طلاق است. و اگر پس از آن تا پیش از سه ماه وضع حمل یا سقط روی داد، پایان عده طلاق است، ولی در صورتی که پس از طلاق حمل یا سقط بیش از

۱. علم‌الهدی در الانتصار می‌گوید با آنکه گمان می‌شود که امامیه بر این قول که عده طلاق زن باردار اقرب‌الاجلین است، اما ما در جواب سئوالات فقهی اهل موصل گفتیم که جمیع اصحاب ما به این رأی گرایش ندارند و اجماعی نیز در کار نیست، بلکه اکثر اصحاب ما برخلاف آن فتوا می‌دهند.

سه ماه ادامه یافت، همان سه ماه عدۀ زن باردار محسوب می‌شود. البته این دو حالت در فتوای صدوق، با یکدیگر تفاوت دارند و آن اینکه اگر وضع حمل یا سقط به‌عنوان نزدیک‌ترین دو موعد روی داد، علاوه بر طلاق، حلّیت نکاح نیز حاصل می‌گردد. ولی اگر گذشت سه ماه به‌عنوان نزدیک‌ترین دو موعد روی داد، تنها عدۀ طلاق حاصل می‌گردد. ولی حلّیت برای نکاح دیگر تنها پس از وضع حمل یا سقط حاصل می‌گردد. بنابراین زوج طلاق دهنده می‌تواند تا اقرب‌الاجلین مراجعه نماید، ولی پس از آن چنین امکانی میسر نیست (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۵۰۹؛ ابن بابویه، ۱۴۱۵ق: ۳۴۵). ابن حمزه نیز در الوسیله، نظری مشابه با صدوق دارد^۱ (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق: ۳۲۵). با این حال صدوق در عدۀ وفات زن باردار همانند آیه ابعداجلین را پایان عدۀ می‌داند. چنانکه گفته شد مشهور فقیهان به ظاهر آیه شریفه سابق‌الذکر تمسک می‌کنند که عدۀ زن باردار را به‌نحو مطلق وضع حمل وی می‌داند، اعم از آنکه زن باردار مطلقه باشد یا شوهرش وفات کرده باشد.

مستند صدوق اما در رأی خود، روایت ابوصباح کنانی از حضرت صادق(ع) است که در المقنع بدون نقل سند نقل شده است (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق: ۳۴۶). در این روایت امام(ع) می‌فرماید: «طلاق زن باردار یکبار است و عدۀ آن نزدیک‌ترین دو موعد است» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۱: ۵۳۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۷۰؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۲۹۸). همچنین می‌توان به روایت ابوبصیر و حلبی از ایشان(ع) اشاره کرد که هم مضمون با روایت ابوصباح است (کلینی، ۱۴۲۹ق: ۵۳۳-۵۳۲).

۴. ۱. بحث سندی

سند روایت ابوصباح در الکافی از این قرار است: محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن فضیل از ابوصباح کنانی (کلینی، ۱۴۲۹ق: ۵۳۳-۵۳۲). در

۱. فالحامل عدتها أقرب الأجلین، ومعنی ذلك أن الرجل إذا طلق امرأته حاملاً، ووضعت حملها عقب الطلاق بلحظة بانت منه بوضع الأول، ولم یجز لها أن تتزوج إلا بعد وضع جميع ما فی بطنها. والسقط، وغير السقط وإن كان علقه فی ذلك سواء، وإن مضت علی ذلك ثلاثة أشهر، ولم تضع الحمل بانت منه، ولم یجز لها التزوج إلا بعد وضع الحمل.

این روایت تمامی روات ثقه هستند، جز محمد بن فضیل که در مورد وی بحث درگرفته است. وی محمد بن فضیل بن کثیر ازدی کوفی صیرفی است. شیخ او را ضعیف و مرمی به غلو می‌داند. نجاشی مدح و ذمی در مورد وی نیاورده است. با این حال شیخ مفید وی را از فقیهان و رؤسای معروف می‌داند که حلال و حرام و فتوا و احکام از وی گرفته می‌شود (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۵ و ۳۱). علامه حلی و ابن داود وی را در قسم دوم کتاب خود که مربوط به ضعف‌است، ذکر کرده‌اند. علامه مجلسی نیز سند را ضعیف دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱: ۱۲۹). سند روایت ابوبصیر از این قرار است: ابوعلی اشعری از محمد بن عبدالجبار و ابوالعباس رزاز از ایوب بن نوح همگی از صفوان از بن مسکان از ابوبصیر از حضرت صادق(ع). این سند صحیح است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱: ۱۴۰). سند روایت حلبی نیز از این قرار است: علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابوعمیر از حماد از حلبی از حضرت صادق(ع). این سند حسن است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱: ۱۴۰).

۲.۴. بحث دلالی

دلالت روایات مزبور از این حیث که دو موعده را برای عده حامل مشخص کرده و موعده نزدیک‌تر را ملاک انتهای عده در نظر گرفته است، بر رأی صدوق و ابن حمزه (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق: ۳۲۵) واضح است، مگر آنکه معنای اقرب‌الاجلین را همواره وضع حمل بدانیم که با ظاهر روایت در تضاد است. مشکل اصلی این رأی اما مخالفت با کتاب عزیز است. چه آنکه قرآن کریم بر وضع حمل به‌عنوان اجل عده‌ی زن باردار اشاره کرده است. و اگر عده دیگری وجود می‌داشت، کتاب که در مقام بیان عده‌ی زن باردار است، آن را بیان می‌کرد. لذا اصالت اطلاق حاکی از رأی مشهور است. هرچند آیه دیگر که درباره‌ی عده مطلقه سخن می‌گوید نیز مانحن فیه را در برمی‌گیرد. «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَضَّنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/ ۲۲۸)، مگر آنکه گفته شود از آنجا که زن باردار حیض نمی‌شود، لذا زن باردار موضوعاً از تحت این آیه شریفه خارج است. ضمن آنکه صدوق و ابن حمزه نیز به این آیه تمسک نجسته‌اند.

بنابراین می‌توان گفت این دو فقیه برجسته اطلاق آیه را با سه روایتی که ذکر شد، تقیید

کرده‌اند. مشهور به واسطه ظهور آیه و البته روایات دیگر تنها بر یک موعد برای عده زن باردار تأکید کرده‌اند. روایاتی مثل اسماعیل جعفری از ابو جعفر (ع) که عده‌ی زن باردار را تنها وضع حمل دانسته است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۱: ۵۳۲).

۵. اختبار عنین بودن زوج با ادعای آن از سوی زوجه

مشهور فقیهان امامیه بر این رأیند که اگر زنی ادعای عنین بودن (محمود عبدالرحمن، بی تا، ج ۲: ۵۵۰)،^۱ زوج خود یعنی عجز وی از عمل زناشویی را ادعا کرد، ولی زوج ادعای صحت کرد، قول زوج با سوگند وی مقدم می‌گردد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷: ۲۰۹؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۲۶۳). شیخ بر این رأی در الخلاف ادعای اجماع کرده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۳۵۶). با این حال برخی فقیهان از جمله صدوق سه طریق برای اختبار زوج در صورت ادعای عنین از سوی زوجه مطرح کرده‌اند.

صدوق در المقنع به تبع والد خود در رساله (ابن بابویه، ۱۴۱۵ق: ۲۳۷)، این اختبار را نقل می‌کند که مرد در آب سرد می‌نشیند. اگر آلت وی نرم شد، وی عنین است. ولی اگر آلت وی منقبض شد، عنین نیست (ابن بابویه، ۱۴۱۵ق: ۳۲۲). در الفقیه جز اختبار ذکر شده دو اختبار دیگر نیز نقل می‌کند. نخست آنکه تا سه روز، ماهی تازه به مرد خورانده می‌شود. سپس به او گفته می‌شود که بر خاکستر ادرار کن. اگر ادرار وی خاکستر را سوراخ کرد، عنین نیست. ولی اگر ادرار وی خاکستر را سوراخ نکرد، عنین است. دو مورد اخیر از اختبار عنین زوج را برخی دیگر نیز در تألیف فقهی خود آورده‌اند (کربلایی طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۱: ۴۶۸). طریق دیگر اما قدری زیرکانه است. طریقی که مضمون روایتی از عبدالله بن فضل هاشمی از ابو عبدالله (ع) در خصوص ادعای زوجه در رابطه با عنین همسر خود است و آن اینکه قابله مقداری خلوق یعنی عطر زعفرانی داخل در رحم زن می‌کند. اگر مرد اشتها به زن داشت و با وی نزدیکی کرد، آلت وی زرد شده و معلوم می‌شود که

۱. منظور از عنین بودن، عدم قدرت بر جماع یا عدم انتشار آلت مرد است.

وی عنین نیست (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۵۵۰-۵۴۹). ابن حمزه اما طریق راحت‌تری را پیشنهاد می‌کند و آن اعتراف خود زوج به عنین بودن است (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق: ۳۱۱).

۱.۵. بحث سندی

تنها سندی که صدوق در بحث عنن مطرح می‌کند، مربوط به روایت عبدالله بن فضل هاشمی است که از طریق محمد بن علی بن محبوب از احمد بن محمد از پدرش از هاشمی از حضرت صادق(ع) است. این سند صحیح است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۹: ۲۲۳). همین روایت را کلینی در *الکافی* با سند مرسل نقل کرده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۰: ۸۰۱). دو طریق دیگر اما مرسل هستند. در اعتبار طریق ابن حمزه اما تردیدی نیست، چراکه اعتراف زوج از باب اقرار عقلا بر نفس نافذ خواهد بود.

۲.۵. بحث دلالی

روایات صدوق هرچند ممکن است با عنین بودن زوج ملازمه اتفاقی داشته باشند، چنانکه صاحب *ریاض* به نقل از برخی اطبا آن را نقل کرده است (کربلایی طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۱: ۴۶۸). اما این طرق بی‌گمان به جهت علمی معتبر و شناخته شده نیستند، به خصوص که لسان این روایات حاکی از کشف واقع است. بنابراین به منظور منضبط و موثق نبودن این طرق به جهت علمی و البته منقول نبودن در دیگر کتب *جز الفقیه* و اجماع ادعایی شیخ در *الخلاص*، مشهور فقیهان از آن اعراض کرده‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۲۶۳).

۶. نظریه عدم جواز لعان زوج ناشنوا توسط همسرش

مشهور فقیهان امامیه بر این رأیند که زن می‌تواند همسرش را لعان کند، زوج نیز می‌تواند با اشاره‌ای که حکایت از لعان داشته باشد، جواب دهد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹: ۲۷۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۲۴۶)، اما موجب تحریم موبد نخواهد شد.^۱

۱. المعتمد عدم التحريم المؤبد، عملاً بالأصل.

با این حال صدوق در الفقیه با نقل حدیثی از حضرت صادق (ع) می‌گوید: «اگر زنی همسر کرش را قذف به زنا نمود، میان این دو جدایی افکنده می‌شود. و هرگز این زن برای مرد حلال نخواهد بود» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۵۰). این حدیث در *الکافی* و *تهذیب* نیز نقل شده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۱: ۷۵۵؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۱۹۳). با این حال این قول غریب و غیرمعمول شمرده شده است (همان؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۹: ۱۸۷). روایت نیز از حیث مرسل بودن، مورد توجه قرار نگرفته است.

۱.۶. بحث سندی

هرچند سند روایت در *الفقیه* مذکور نیست، اما در *الکافی* و *تهذیب* این روایت از حسن بن محبوب از برخی از اصحاب از حضرت صادق (ع) نقل شده است. اما حسن بن محبوب سراد یا زراد از موالی بجلیه کوفه است. شیخ وی را از اصحاب حضرت ابوالحسن (ع) و ابومحمد (ع) است و از شصت تن از اصحاب ابوعبدالله (ع) روایت کرده است. همچنین از ارکان چهارگانه شیعه در عصر خویش به‌شمار می‌رفته است. با این عنوان در کتب اربعه ۱۵۱۸ روایت نقل شده است و از این حیث جزء معاریف به‌شمار می‌رود (ترابی، ۱۴۲۴ق: ۱۴۱). بنابراین از این حیث که وی نام اصحاب حضرت صادق (ع) را در این روایت ذکر نکرده است، نمی‌توان مرسل به‌شمار آورد.

طریق صدوق به بن محبوب اما از این قرار است: «هر آنچه از حسن بن محبوب روایت کرده‌ام از محمد بن موسی بن متوکل (س) از عبدالله بن جعفر حمیری و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب است.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۴۵۳). علامه این طریق را صحیح شمرده است. بنابراین می‌توان چنانکه برخی از فقیهان تصریح کرده‌اند به صحت سند اذعان کرد (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۹: ۱۸۷ و ج ۱۰: ۱۱۲؛ کربلایی طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۱: ۲۶۲)، هرچند برخی به‌واسطه ارسال، رأی به ضعف آن داده‌اند.

۲.۶. بحث دلالی

دلالت روایت بر مقصود صدوق واضح است. با این حال مشهور فقیهان به‌واسطه امکان لعان توسط زوج، اصل عدم تحریم و ضعف روایت به‌واسطه ارسال، از این روایت اعراض

کرده‌اند. در عین حال علامه ضمن بیان این رأی از صدوق، آن را ناشی از عمل به وی قیاس دانسته است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹: ۲۷۳)، که با توجه به روایت مزبور چنین قولی غریب به نظر می‌رسد.

۷. انحصار موجب لعان در نفی ولد

مشهور فقیهان امامیه (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷: ۴۵۳ و ج ۹: ۲۷۴) بر این رأیند که لعان دو موجب دارد؛ نخست ادعای زوج مبنی بر زنا یا ادعای مشاهده زنا و دوم نفی ولد. در این رأی حتی علی بن بابویه هم نظر مشهور است (علی بن بابویه، ۱۴۱۵ق: ۲۴۸). با این حال صدوق در کتب خویش تنها موجب لعان را نفی ولد می‌داند. وی در *المقنع* و *الهدایه* می‌گوید: «لعان جز با نفی ولد میسر نیست. بنابراین اگر مردی زن خود را قذف نمود ولی بچه وی را منکر نشد، ملاعنه نکرده است. در نتیجه به عنوان حد قذف هشتاد ضربه شلاق می‌خورد.» (ابن بابویه، ۱۴۱۵ق: ۳۵۵؛ ابن بابویه، ۱۴۱۸ق: ۲۷۵). در *الفقیه* نیز بر همین منوال فتوا می‌دهد. و در ادامه می‌گوید: «اگر مردی زن خود را به زنا متهم نمود و گفت که من میان دو پای وی مردی را دیدم که با زنا مجامعه می‌کند و بچه وی را نیز انکار نمود، اگر بر وی چهار شاهد عادل اقامه کرد، رجم می‌شود. ولی اگر چهار شاهد را بر وی اقامه نکرد باید وی را لعان کند. اگر از لعان امتناع کرد، به عنوان حد افتراء زنده هشتاد ضربه شلاق حدی می‌خورد. ولی اگر لعان نمود، حد از وی دفع می‌شود.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۵۳۶).

ظاهراً مستند صدوق روایت ابوبصیر از ابو عبدالله (ع) است که می‌فرماید: «لعان واقع نمی‌شود مگر آنکه زوج با همسرش دخول کند و نیز واقع نمی‌شود مگر با نفی ولد.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۱۸۶؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۳۷۱). نیز به روایت محمد بن مسلم از یکی از صادقین (ع) که مضمونی مشابه روایت ابوبصیر دارد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۱: ۷۵۳؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۱۸۵).

مشهور اما به آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» (نور/ ۶) تمسک

می‌کنند؛ چه آنکه سبب نزول این آیه چنانکه در صحیحی‌های عبدالرحمن بن حجاج آمده از این قرار است. وی می‌گوید عباد بصری از ابو عبدالله (ع) در حالی که من حاضر بودم، «سؤال نمود: چگونه مرد، زنش را لعان می‌کند؟ ابو عبدالله (ع) گفت: مردی از مسلمانان نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا اگر مردی وارد منزلش شد و مردی را با زن خود در حال مجامعه دید، چه کند؟ رسول خدا (ص) اما روی مبارک را برگرداند و مرد نیز منصرف شد. او کسی بود که به همین امر از جانب همسرش مبتلا شده بود. سپس وحی الهی نازل شد و حکم را بیان نمود. رسول خدا (ص) کسی را در پی آن مرد فرستاد و او را خواند و به او گفت: آیا تو با زنت مردی را دیدی؟ گفت: بله. پس به او گفت: راه بیافت و مرا نزد زنت ببر. چراکه الله حکم خود را درباره تو و او نازل کرده است...» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۱: ۷۴۵). بنابراین لعان جز نفی ولد، از طریق قذف نیز میسر است.

۱.۷. بحث سندی

سند روایت نخست یعنی روایت ابوبصیر از این قرار است: احمد بن محمد بن ابونصر بزنطی از عبدالکریم بن عمرو از ابوبصیر از ابو عبدالله (ع) است. این سند موثق است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۳: ۳۶۰). سند روایت دوم یعنی روایت محمد بن مسلم از یکی از صادقین (ع) نیز از این قرار است: محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن محمد از علی بن حدید از جمیل بن دراج از محمد بن مسلم. این سند به سبب علی بن حدید ضعیف شمرده شده است. هر چند شیخ مفید وی را اعلام و ثقات دانسته که حلال و حرام از ایشان اخذ می‌شود.

۲.۷. بحث دلالتی

دلالت روایت ابوبصیر بر فتوای صدوق فی حد نفسه تمام است. با این حال روایت محمد بن مسلم تتمه‌ای دارد که حاکی از فتوای مشهور فقیهان است؛ چه آنکه در ذیل این روایت امام (ع) می‌فرماید: «اگر مردی همسر خود را قذف کند، وی را لعان نموده است». جمله‌ای که به صراحت بر تحقق لعان به واسطه قذف زوجه به زنا تأکید می‌نهد. البته تمسک صدوق به این روایت معلوم نیست، به خصوص که ایشان به صراحت می‌گوید: اگر زوج تنها به قذف اکتفا کند، لعان واقع نشده و اگر چهار شاهد عادل اقامه نکند، رجم می‌شود.

بنابراین احتمال اینکه صدوق تنها به موثقه‌ی ابوبصیر استناد کرده باشد، بسیار زیاد است. از این رو برخی فقیهان تنها مستند صدوق را روایت ابوبصیر دانسته‌اند (حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۴۱۸). با این حال شیخ روایت ابوبصیر را این‌گونه توجیه کرده که قذف زوجه به زنا بدون ادعای مشاهده کفایت نمی‌کند (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۳۷۱). توجیهی که هرچند با ظاهر روایت سازگار نیست، اما با مقتضای جمع عرفی و آیه شریفه ششم سوره مبارکه نور سازگار است و در نتیجه وجیه به نظر می‌رسد.

۸. نتیجه

از مجموع مطالب بیان‌شده در این پژوهش، می‌توان به نتایج ذیل اشاره کرد:

۱. مشهور فقهای امامیه معتقدند که اگر کسی سه بار همسر خویش را طلاق دهد، برای حلیت زوجه نسبت به او، باید زوجه با یک محلل ازدواج کند و عمل زناشویی انجام گیرد، آنگاه اگر طلاق حاصل شد، زوج می‌تواند مجدداً با او ازدواج کند. اما شیخ صدوق مستند به مضمون روایتی از عبدالله بن بکیر از زراره بن اعین از ابوجعفر(ع)، با طرح مسئله طلاق سنت (به معنی الاخص) نتیجه می‌گیرد، اگر کسی بر اساس طلاق سنت همسر خود را طلاق دهد، این طلاق جزء سه طلاقی که موجب حرمت زوجه می‌شود، نیست. اما آنچه باعث عدم پذیرش فتوای صدوق می‌شود، مخالفت صریح آن با آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ سوره مبارکه بقره و نیز سایر روایاتی که اجماع فقیهان با پذیرش آنها شکل گرفته است. طبق این آیه بدون آنکه تفاوتی میان طلاق سنت و غیر آن قائل شده باشد - پس از دو بار طلاق دادن، اگر زوج مجدداً همسرش را طلاق داد، زوجه دیگر برای وی حلال نخواهد بود، مگر آنکه زوجه با دیگری نکاح کند. بنابراین می‌توان علت اصلی اعراض فقیهان از حدیث مزبور را مخالفت با آیه دانست.

۲) مطابق نظر مشهور فقیهان امامیه عده‌ی طلاق زن باردار، وضع حمل (ابعداً الاجلین) او است و مستند ایشان آیه ۴ سوره طلاق است. با این حال صدوق معتقد است که عده‌ی طلاق نزدیک‌ترین دو موعده (اقرباً الاجلین)، است. مقصود وی این است که اگر وضع حمل یا سقط در روز طلاق اتفاق افتاد، همان روز پایان عده طلاق است. و اگر پس از آن

تا قبل از سه ماه وضع حمل یا سقط واقع شد، پایان عده طلاق است. و در صورتی که پس از وقوع طلاق، وضع حمل یا سقط بیش از سه ماه به طول انجامید، همان سه ماه عده زن باردار محسوب می‌شود. با این حال صدوق در عده وفات زن باردار همانند آیه، ابعداجلین را پایان عده می‌داند. مستند صدوق روایت ابوبصیر، حلبی و ابوصباح کنانی از حضرت صادق (ع) است که امام (ع) می‌فرماید: «طلاق زن باردار یک‌بار است و عده آن نزدیک‌ترین دو موعده است». ظاهراً مشکل اصلی این رأی مخالفت با آیه مزبور است. آیه دیگری که در مورد عده مطلقه سخن می‌گوید، تقریباً مانحن فیه را در بر می‌گیرد که عبارت است از: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/۲۲۸). اما اگر بگوییم از آنجا که زن باردار حیض نمی‌بیند، از این رو وی موضوعاً از تحت این آیه شریفه خارج است. بنابراین، همان‌طور که صدوق در فتوای خود به آیه متمسک نشده است، می‌توان گفت این فقیه برجسته اطلاق آیه را با سه روایتی که ذکر شد، تقیید کرده است.

۳. طبق قول مشهور، اگر زوجه مدعی عنین بودن زوج خود شود، اما زوج ادعای صحت کرد، قول زوج با سوگند وی مقدم می‌گردد. با این حال برخی از فقیهان از جمله صدوق، سه شیوه برای آزمایش و سنجش زوج در صورت ادعای عنن از سوی زوجه طرح کرده‌اند: الف) صدوق در المقنع این اختیار را نقل می‌کند که مرد در آب سرد می‌نشیند. اگر آلت وی نرم شد، وی عنین است. و اگر منقبض شد، عنین نیست؛ ب) تا سه روز، ماهی تازه برای غذا به زوج داده شود. سپس بر خاکستر ادرار کند، اگر ادرار وی خاکستر را سوراخ کرد، عنین نیست. ولی اگر ادرار وی خاکستر را سوراخ نکرد، عنین است؛ ج) طریق دیگر آنکه، قابله مقداری عطر زعفرانی داخل در رحم زن می‌کند. اگر مرد مایل به زوجه شد و با وی نزدیکی کرد، معلوم می‌شود که وی عنین نیست. ابن حمزه اما طریق راحت‌تری را پیشنهاد می‌کند و آن اعتراف خود زوج به عنین بودن است. روایات مورد استناد صدوق هرچند ممکن است با عنین بودن زوج ملازمه اتفاقی داشته باشد، کما اینکه صاحب ریاض به نقل از برخی اطبا آن را نقل کرده است، اما طرق اختباری صدوق، ظاهراً به جهت علمی معتبر و رایج نیستند و به جزء ذکر این موارد در الفقیه و اجماع

ادعایی شیخ در *الخلافا*، جنبه منضبط و موثقی ندارند، از این رو مشهور فقیهان از آن اعراض کرده‌اند.

۴. مشهور فقیهان امامیه معتقدند که زوجه می‌تواند همسر ناشنوایش را لعان کند و زوج نیز می‌تواند با اشاره‌ای به این لعان جواب دهد، بدون ایجاد حرمت ابدی میان آنان. اما صدوق مستند به حدیثی از حضرت صادق (ع) می‌گوید: اگر زنی همسر کرش را قذف به زنا نمود، میان آنها جدایی افکنده می‌شود و هرگز این زن برای مرد حلال نخواهد بود. با این حال مشهور فقها به واسطه امکان لعان توسط زوج، اصل عدم تحریم و ضعف روایت به واسطه مرسل بودن، از این روایت اعراض کرده‌اند.

۵. طبق قول مشهور، لعان دو موجب دارد: نخست، ادعای زوج مبنی بر زنا و زوجه با ادعای مشاهده زنا و دوم، نفی ولد. اما صدوق می‌گوید: لعان جز با نفی ولد میسر نیست. بنابراین اگر مردی زن خود را قذف کرد، ولی بچه وی را منکر نشد، ملاعنه نکرده است. ظاهراً مستند صدوق روایت ابوبصیر از ابو عبدالله (ع) و نیز روایت محمد بن مسلم از یکی از صادقین (ع) است. مشهور به آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَكَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» (نور/ ۶) متمسک می‌شوند. از آنجا که روایت محمد بن مسلم در ادامه تتمه‌ای دارد که حاکی از فتوای مشهور فقیهان است. نیز تمسک صدوق به این روایت معلوم نیست، بنابراین احتمال اینکه صدوق تنها به موثقه ابوبصیر استناد کرده باشد، بسیار زیاد است. از طرف دیگر، شیخ طوسی روایت ابوبصیر را این گونه توجیه کرده که قذف زوجه به زنا بدون ادعای مشاهده کفایت نمی‌کند. چنین توجیهی هرچند با ظاهر روایت سازگار نیست، اما با مقتضای جمع عرفی و آیه شریفه ششم از سوره مبارکه نور سازگار و در نتیجه موجه به نظر می‌رسد.

در نهایت با نگاهی به نظریات صدوق می‌توان دریافت، مهم‌ترین سبب پیدایش نظریات شاذ در فقه ایشان - البته از نگاه متأخران - شیوه نقل روایت صدوق است. بی‌تردید انتخاب کتاب‌های خاص به عنوان مأخذ و منبع فقهی، می‌تواند توجیه‌کننده این اختلاف باشد. چنانکه در مورد صدوق انتخاب رساله یا همان کتاب *الشرائع* و البته اصول

دیگری که بخشی از آنها در مقدمه *التقیه* مذکور است، سبب به وجود آمدن بیش از یک پنجم نظریات شاذ و متفرد شده است. این نتیجه نشان می‌دهد که در بازه زمانی مورد بحث که عصر متصل به حضور معصوم و غیبت صغری است، چنانکه امروز در کتب فقهی مشاهده می‌شود، امری به‌عنوان اجماع یا شهرت که مانع از ابراز نظریات مخالف باشد، وجود نداشته است. و این امر به دوران متأخرتری مربوط است. بنابراین نمی‌توان به استناد شهرت یا اجماعی که پس از این دوران شکل گرفته نسبت به آرای صدوق داوری کرد. چنانکه برخی فقیهان معاصر تبیین کرده‌اند، نمی‌توان وجود شهرت‌ها یا اجماعات مزبور را دلیلی بر ضعف روایت یا مسقط اعتبار و حجیت روایت به‌شمار آورد. به‌خصوص که این اجماعات و شهرت‌ها خود متکی به روایات متقدم‌الصدور است. و خود دلیل مستقلاً به‌شمار نمی‌روند. بنابراین می‌توان فارغ از اجماعات و شهرت‌های مزبور به داوری و گزینش میان نظریات فقهی دست زد. کاری که نگارندگان تلاش کرده‌اند تا در این مختصر و در خصوص مسائل پیرامون نکاح ارائه دهند. افزون بر آن، اکثر قریب به اتفاق نظریات شاذ صدوق مبتنی بر روایاتی است که سنداً صحیح و معتبر است و این می‌تواند در مصاف با قول مشهور، ایستادگی کرده و چه‌بسا عاملی برای تغییر مباحث انحلال نکاح قانون مدنی که اغلب در بیان احکام از نظر مشهور پیروی کرده، باشد. این تحقیق می‌تواند آغازی برای پژوهش‌های مفصل و کاربردی دیگر در این زمینه باشد.

کتابنامه

- قرآن کریم

۱. ابن‌ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: جامعه مدرسین.
۲. ابن‌بابویه، علی بن حسین (۱۴۱۵ق). *فقه الرضا(ع)*، مشهد مقدس: مؤسسه آل‌البيت(ع).
۳. ابن‌بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۶). *الامالی*، تهران: کتابچی.
۴. _____ (۱۴۱۵ق). *المقنع*، قم: مؤسسه امام هادی(ع).
۵. _____ (۱۴۱۸ق). *الهدایة فی الاصول و الفروع*، قم: مؤسسه امام هادی(ع).
۶. _____ (۱۴۰۶ق). *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، قم: دارالشریف الرضی.
۷. _____ (۱۳۸۶ق). *علل الشرایع*، قم: داوری.
۸. _____ (۱۳۷۸ق). *عیون اخبار الرضا(ع)*، تهران: جهان.
۹. _____ (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*، قم: جامعه مدرسین.
۱۰. _____ (۱۴۰۳ق). *معانی الاخبار*، قم: جامعه مدرسین.
۱۱. ابن‌حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). *الوسیلة الی نیل الفضیلة*، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۱۲. ابن‌شہید ثانی، حسن بن زین‌الدین (۱۳۶۲). *منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان*، ج ۱، قم: جامعه مدرسین.
۱۳. ابن‌صلاح، عثمان بن عبدالرحمن (۱۴۱۶ق). *مقدمة ابن‌الصلاح فی علوم الحدیث*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۴. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۹ق). *اختصار علوم الحدیث*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۵. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان‌العرب*، ج ۳-۵، بیروت: دارالفکر.
۱۶. ابن‌غضائری، احمد بن ابی‌عبدالله (بی‌تا). *رجال ابن‌الغضائری*، کتاب الضعفاء، قم: بی‌جا.

۱۷. ابن فهد حلی، احمد بن محمد (۱۴۱۰ق). *المقتصر من شرح المختصر*، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۱۸. _____ (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم: جامعه مدرسین.
۱۹. ترابی، علی اکبر (۱۴۲۴ق). *الموسوعة الرجالیة المیسرة*. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۲۰. جمعی از نویسندگان - زیر نظر آیت الله هاشمی شاهرودی - (۱۳۸۹). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)*، چ اول، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
۲۱. حارثی عاملی، حسین (۱۴۰۱ق). *وصول الاخیار الی اصول الاخیار*، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
۲۲. خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). *کتاب العین*. ج ۶، قم: هجرت.
۲۳. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۴ق). *نظام الطلاق فی الشریعة الاسلامیه الغراء*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۲۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۰۸ق). *الرعاية فی علم الدراية*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۲۵. _____ (۱۴۱۳ق). *مسالك الافهام الی تنقیح الشرایع الاسلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۶. صادقی بهمنی، سهند (۱۳۹۴). *واکاوی آرای فقهی نادر و خلاف مشهور شیخ صدوق (به راهنمایی حسین صابری)*، مشهد: دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۷. صدر، حسن (بی تا). *نهایة الدراية شرح الوجیزة للشیخ البهایی*، قم: نشر مشعر.
۲۸. صیمری، مفلح بن حسن (بی تا). *التنبیه علی غرائب من لایحضره الفقیه (نسخه خطی)*، بی جا.
۲۹. طباطبایی کربلایی علی بن محمد علی (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (ط - حدیثه)*، قم: مؤسسه آل البیت (ع).

۳۰. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین. ج ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق[الف]). الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. ----- (۱۳۹۰ق[ب]). اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، مشهد مقدس: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۳۳. ----- (۱۴۰۷ق). الخلاف، قم: جامعه مدرسین.
۳۴. ----- (۱۴۲۷ق). الرجال، قم: جامعه مدرسین.
۳۵. ----- (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه،
۳۶. ----- (۱۴۰۰ق). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۷. ----- (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء (ط- حدیثه)، قم: مؤسسه آل‌البت (ع).
۳۹. ----- (۱۳۸۱ق). خلاصه الاقوال، نجف اشرف: منشورات المطبعه الحیدریه.
۴۰. ----- (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم: جامعه مدرسین.
۴۱. ----- (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعہ فی احکام الشریعہ، قم: جامعه مدرسین.
۴۲. ----- (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۴۳. ----- (۱۴۱۹ق). نهایه الاحکام فی معرفه الأحکام، قم: مؤسسه آل‌البت (ع).
۴۴. علم الهدی، علی بن حسین (۱۴۱۵ق). الانتصار فی انفرادات الامامیه، قم: جامعه مدرسین.
۴۵. ----- (۱۳۷۶ق). الذریعه الی اصول الشریعه، تهران: دانشگاه تهران.

۴۶. _____ (۱۴۰۵ق). رسائل الشریف المرتضی، قم: دارالقرآن الکریم.
۴۷. غفاری، علی اکبر (۱۳۸۹). دراسات فی علم الدراية تلخیص مقباس الهدایة للعلامة المامقانی، تهران: سمت.
۴۸. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرايع، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۴۹. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام، قم: جامعه مدرسین.
۵۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق). السوافي، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین (ع).
۵۱. _____ (بی تا). مفاتیح الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). الکافی، قم: دارالحدیث.
۵۳. مامقانی، عبدالله (۱۴۲۸ق). مقیاس الهدایه فی علم الدرايه، ج ۱، قم: دلیل ما.
۵۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰ق). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۵۵. _____ (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول (ص)، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
۵۶. _____ (۱۴۰۶ق). ملاذ الاخيار فی فهم تهذیب الاخبار، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۵۷. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (۱۴۰۶ق). روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
۵۸. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

۵۹. محمود عبدالرحمان (بی تا). *معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهية*، بی جا.
۶۰. مدیر شانه چپی، کاظم (۱۳۸۸). *علم الحديث*، قم: جامعه مدرسین.
۶۱. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). *الرد علی اصحاب العدد جوابات اهل الموصل فی العدد و الرویة*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۶۲. _____ (۱۴۱۳ق). *المقنعة*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۶۳. موسوی عاملی، علی بن محمد (۱۴۱۱ق). *مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرایع الاسلام*، بیروت: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۶۴. میرداماد، محمد باقر بن محمد (۱۴۲۲ق). *الرواشح السماویة*، قم: دارالحديث.

References

- The Holy Quran

1. Ibn Idris, Mohammad bin Ahmed (1989). *Al-saraer al-hawi le tahrir al-fatawa*, Qom: Teachers university publications, (in Arabic).
2. Ebn Babawiyyah. Ali Ibn Hossein. (1994). *jurisprudence of Imam Reza*, Mashhad: Al Labit Institute. (in Arabic)
3. Ebn Babawiyyah. Mohammad Ibn Ali (1997). *All-amali*, Tehran: Ketabchi Publications. (in Arabic)
4. ----- (1994). *Al-moghnaa*, Qom: Imam Hadi (peace on him) Institute. (in Arabic)
5. ----- (1997). *The guide to pillars and ancillaries of faith*, Qom: Imam Hadi Institute. (in Arabic)
6. ----- (1985). *Rewards and punishments for acts*, Qom: home al-Sharif al-Radhi. (in Arabic)
7. ----- (1966). *Causes and Reasons of traditions*, Qom: Davari Publications. (in Arabic)
8. ----- (1958). *Imam Reza (peace on him) News Sources*, Tehran: Jahan Publishing. (in Arabic)
9. ----- (1992). *Man la yahzoroho al-faghih*, Qom: Islamic Publications. Office. (in Arabic)
10. ----- (1983) *Meanings of News*, Qom: Teachers Association. (in Arabic)
11. Ebne Hamze. Mohammad Ibn Ali (1987). *A means to an Excellence*, Qom: Ayatollah Marashi Library. (in Arabic)
12. Ebne shahide. Hasan Ibn Zain al-Din (1983). *Thani Valuable selection of Sentences of Imams*, Vol. 1, Qom: Teachers Association. (in Arabic)

13. Ebne Salah. Othman Ibn Abd al-Rahman (1995). *Introduction of Ibn Salah in the sciences of hadith*, Beirut: House of Scientific Books. (in Arabic)
14. Ebne Kasir. Ismail Ibn Omar (1988). *A brief sciences of hadith*, Beirut: House of Scientific Books. (in Arabic)
15. Ebne Manzor. Mohammad Ibn Mokram (1993). *Arabic Language*, Vol. 3 and 5, Beirut: House of Thought. (in Arabic)
16. Ebne Ghazaeri. Ahmed Ibn Abi Abdullah (No date). *Genealogy of Ibn Ghazairi*, Qom: No place. (in Arabic)
17. Ebne fahde Helli. Ahmed Ibn Mohammad (1989). *Enclosed in a brief explanation*, Mashhad: Institute of Islamic Debates. (in Arabic)
18. ----- (1986). *Al-Mohazzabo A-Baree*, Qom: Teachers Association Publications. (in Arabic)
19. Torabi. Ali Akbar (2003). *Encyclopedia of Genealogy*, Qom: Imam Sadegh (peace on him) Institute. (in Arabic)
20. A group of authors (1389). *The culture of jurisprudence in accordance with the religion of the Ahl al-Bayt*, first edition, Qom: Islamic Encyclopedia Institute. (in Persain)
21. Harethi Amoli. Hossein (1981). *Reaching the worthy for the principles of Sentences of Imams*, Qom: Collection of Islamic Reserves. (in Arabic)
22. Khalil Ebn Ahmad (1989) *book al-'Ayn, Volume 6*, Qom: Hijrat Publications. (in Arabic)
23. Sobhani Tabrizi. Jafar. (1993). *Method of Divorce in Islam*, Qom: Imam Sadegh. (peace on him) Institute (in Arabic)
24. Shahid Thani (1987). *Care in the science of cabbala*, Qom: Ayatollah Marashi Library. (in Arabic)
25. ----- (1992). *Ways of understanding in explanation Legislations of Islam*, Qom: Institute of Islamic Studies. (in Arabic)
26. Sadeghi Bahmani, Sahand (2015). *Analysis of jurisprudential opinions against the famous Sheikh Sadough*, Mashhad: Ferdowsi University. (in Persain)
27. Sadr. Hssan (No date). *The End of cabbala*, Qom: Mashar Publications. (in Arabic)
28. Seimary. Mufleh Ibn Hassan (No date). *Aware of weird comments*, no place. (in Arabic)
29. Tabatabai, Sayyid Ali ibn Mohammad Ali, (1997). *Riyadh al-Masa'il fi Bayan al-Ahkam Baldil*, Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
30. Toraihi. Fakhruddin (1995). *Bahrain Assembly*, Vol.3, Tehran: Mortazavi Bookstore. (in Arabic)
31. Tosi. Mohammad Ibn Hassan (1970a). *Al-Estebzar*, Tehran: Islamic Books House. (in Arabic)
32. ----- (1970b). *Knowledge of genealogy*, Mashhad: Mashhad University Publishing Institute. (in Arabic)
33. ----- (1986). *Conflicts of religions*, Qom: Teachers Association. (in Arabic)
34. ----- (2006). *Genealogy*, Qom: Society of Teachers. (in Arabic)
35. ----- (1967). *Comprehensive Ja'fari jurisprudence*, Tehran: razavi School. (in Arabic)

- Arabic)
36. ----- (1980). *Everything about pure jurisprudence and fatwas*, Beirut: Arabic Library. (in Arabic)
 37. ----- (1986). *Tahzib al-ahkam*, Tehran: Islamic Books House. (in Arabic)
 38. Allama al-Hilli, Hasan ebn mansoor (1993). *Rules of the jurists*, Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
 39. ----- (1961). *Selected sayings*, Najaf: Heydariyeh Publishing. (in Arabic)
 40. ----- (1992). *Rules of Ahkam fi Ma'rifah al-Hillal al-Wal-Haram*, Qom: Teachers Association Institute. (in Arabic)
 41. ----- (1992). *Different aspects of Shi'a jurisprudence*, Qom: Islamic Publishing Institute. (in Arabic)
 42. ----- (1991). *Leading al-Muttalib*, Mashhad: Islamic Speeches Complex. (in Arabic)
 43. ----- (1998). *Final rulings in identifying rulings*, Qom: Al al-Bayt Institute. (in Arabic)
 44. Alam-Alhoda. Ali Ibn Hossein (1994). *Victory in the solitaries confinement of Imami jurists*, Qom: Teachers Association Publications. (in Arabic)
 45. ----- (1956). *A means for reaching the principles of religion*, Tehran: University of Tehran Press. (in Arabic)
 46. ----- (1984). *Messages and letters of Mr. Morteza*, Qom: Holy Quran House. (in Arabic)
 47. Ghafari. Ali Akbar (1389). *Lessons in the science of cabbala*, Tehran: Samt Publishing. (in Arabic)
 48. Fazel Meghdad. Miqdad Ibn Abdullah (1983). *Nice description and revision for the brief book of rules*, Qom: Ayatollah Marashi Library Publications. (in Arabic)
 49. Fazel Hendi. Mohammad Ibn Hassan (1995). *Discover the ambiguity of the book of rules of rulings*, Qom: Teachers Association Publications. (in Arabic)
 50. Feyze Kashani. Mohammad Ibn Shah Morteza (1985). *Al-vafi*, Isfahan: Library of Imam Amir al-Mo'menin
 51. ----- (No date). *Keys to the rules*, Qom: Ayatollah Marashi Library Publications
 52. Koleyni, Mohammad ibn Yaghub. (2008). *Al-Kafi*, Qom: Dar al-Hadith. (in Arabic)
 53. Mamaghani. Abdullah (2007). *Meghbaso al-hedaiat In the science of cabbala*, Qom: dalile ma Publications. (in Arabic)
 54. Majlesi, Mohammad Bagher (1989). *Seas of light in the words of the Imams*: Beirut: Publishing Institute. (in Arabic)
 55. ----- (1983). *Merat al-oghul fi Sharh Akhbar Al Rasul*, Tehran: Dar al-kotob al-eslamieh (in Arabic).
 56. ----- (1985). *Malazo al-akhyar*, Qom: Ayatollah Marashi Library Publications. (in Arabic)
 57. Majlesi, Mohammad Taghi (1985). *The paradise of the pious*, Qom:

- Kooshanpour Islamic Cultural Institute. (in Arabic)
58. Mohaqeq Karaki. Ali Ibn Hossein (1993). *Jame 'al-maqassid fi sharh al-qawaed*, Qom: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
59. Mahmoud abdo al-rahman (No date). *Dictionary of jurisprudential terms and expressions*, No place. (in Arabic)
60. Modire shanechi. Kazem (2009). *Elmo Al-Hadith*, Qom: Teachers Association Publications. (in Arabic)
61. Mofid. Mohammad Ibn Mohammad (1992). *Al-Rad Ali Ashab Al-Adad Answers Ahl Al-Musal in Al-Adad and Al-Rawiyah*, Qom: Sheikh Mofid Millennium World Congress. (in Arabic)
62. ----- (1992). *The Legally Sufficient* , Qom: Sheikh Mofid Millennium World Congress. (in Arabic)
63. Mosavi ameli. Ali Ibn Mohammad (1990). *Madareko Al-Ahkam*, Beirut: Al-Bayt Institute. (in Arabic)
64. Mirdamad, Muhammad Baqir ibn Muhammad (2001). *Al-Ravahesho Al-samaviye*, Qom: Dar al-Hadith Publishing. (in Arabic)

